

جستاری بر مؤلفه‌های فرهنگی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی

علی فرهادی^۱، غلامرضا جعفری نیا^۲، فاطمه کریمپور^۳

۱. گروه جامعه‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

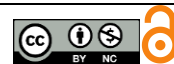
۲. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

* ایمیل نویسنده مسئول: jafarinia_reza@iaubushehr.ac.ir

چکیده

جستار حاضر به بررسی اعتقادات و باورهای عامیانه در دوران پهلوانی شاهنامه پرداخته است، با این فرض که باورهای عامیانه در شاهنامه جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده و نظام فکری ایرانیان آن عصر را بازتاب می‌دهد. تقویت هویت ملتی و وسعت بخشیدن به میزان آگاهی خوانندگان نسبت به باورهای عامیانه قرن چهارم هدف تحقیق است. روش تحقیق کتابخانه‌ای است. این مهم که فردوسی از عناصر فرهنگ عامه به اقتضای حال و مقام برای بیان اندیشه‌های خود بهره جسته است، مهم‌ترین دستاورد تحقیق است. شاهنامه حماسه ملی روایت رشادت یک ملت و سرشار از آرمان‌ها و آرزوها و آداب و رسوم و حوادث تاریخی و فرهنگی است، از آنجا که اعتقادات و باورهای عامیانه بخشی از فرهنگ ادبیات فارسی به شمار می‌آید و در طی قرن‌های متمادی نقش بسزایی در رشد و توسعه فرهنگ جوامع داشته است، لذا آشنایی و آگاهی از فرهنگ و آداب و رسوم گذشته یک قوم برای کسانی که به هویت ملی و پیشینه تاریخی سرزمین خود علاقه‌مند هستند ضروری به نظر می‌رسد.

کلیدواژگان: شاهنامه، فردوسی، مؤلفه‌های فرهنگی، دوره پهلوانی



شیوه‌نامه: فرهادی، علی، جعفری نیا، غلامرضا، و کریمپور، فاطمه. (۱۴۰۴). جستاری بر مؤلفه‌های فرهنگی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۱)، ۱-۲۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۳۰ خرداد ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

A Study on the Cultural Components in the Heroic Section of Ferdowsi's Shahnameh

Ali Farhadi¹, Gholamreza Jafarinia^{1*}, Fatemeh Karampour²

1. Department of Sociology, Bu.C., Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

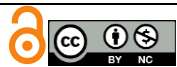
2. Assistant Professor of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: jafarinia_reza@iaubushehr.ac.ir

Abstract

The present study examines the popular beliefs and folk traditions in the heroic era of the Shahnameh, based on the assumption that popular beliefs occupy a special place in the Shahnameh and reflect the intellectual system of Iranians of that period. The aim of the research is to strengthen the identity of a nation and to expand readers' awareness of the popular beliefs of the 10th century. The research method is library-based. The most important finding of the study is that Ferdowsi employed elements of folk culture, in accordance with the situation and context, to express his ideas. The Shahnameh is the national epic narrating the bravery of a nation and is filled with ideals, aspirations, customs, and historical and cultural events. Since popular beliefs and folk traditions are considered a part of the culture of Persian literature and have played a significant role in the growth and development of cultural communities over centuries, familiarity with and awareness of the culture and customs of a nation's past seems essential for those interested in the national identity and historical background of their homeland.

Keywords: *Shahnameh, Ferdowsi, cultural components, heroic era*



How to cite: Farhadi, A., Jafarinia, G., & Karampour, F. (2025). A Study on the Cultural Components in the Heroic Section of Ferdowsi's Shahnameh. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(1), 1-21.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 20 January 2025

Revise Date: 02 May 2025

Accept Date: 10 May 2025

Publish Date: 20 June 2025

مقدمه

بحث مسائل فرهنگی و اجتماعی از گذشته مورد توجه نویسندگان، شاعران و جامعه‌شناسان بوده و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مباحث جامعه‌شناسی در کانون پژوهش‌ها قرار داشته و نیز از دیرباز در حیطه دغدغه‌های این پژوهشگر بوده چرا که مسائل اجتماعی و فرهنگی اساس هر جامعه را تشکیل می‌دهند و باید مورد توجه قرار گیرند اما علی‌رغم پژوهش‌های بسیار، هنوز هم مسائل اجتماعی و فرهنگی، گریبان‌گیر بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای جهان سوم هستند. بنابراین، یکی از دغدغه‌های بنیادی و مهم هر جامعه‌ای، مسایل اجتماعی و فرهنگی آن است که بدون همبستگی و چاره‌جویی برای ساماندهی آن، حیات جامعه با خطرات گوناگون و روزافزون، روبه‌رو می‌شود و در نهایت دچار دوگانگی و چندگانگی فرهنگی و عدم انسجام اجتماعی می‌گردد و این موضوعی است، که متأسفانه در شرایط کنونی ایران به وضوح می‌توان مشاهده کرد. انسجام فرهنگی و اجتماعی در یک جامعه و ملت سبب همبستگی ملی، حفظ منافع ملی و قلمرو ملی می‌شود و زمانی تحقق می‌یابد که اشتراکات ملی بر همه‌ی اشتراکات محلی تفوق یابند. به‌ویژه هنگامی که بیرون‌زدگی و فرورفتگی‌های فرهنگی و اجتماعی شامل قومیت، زبان، مذهب، رسوم و سنن در مرزهای رسمی و سیاسی نمود داشته باشند، نیاز به عوامل انسجام‌بخش و همبستگی‌آفرین ملی، بیشتر و محسوس‌تر است؛ از این روی نوسازی فرهنگی و اجتماعی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و مقدمه‌ای برای بقا و تداوم حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد و ضعف در هر یک از مولفه‌های آن، در نهایت به فاصله گرفتن مردم یک سرزمین از یکدیگر و از دست رفتن هویت فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد؛ بنابراین مسائل اجتماعی و فرهنگی فرآیندهایی هستند که پیوسته نیازمند بازتولید می‌باشند تا بتوانند نیازهای روز جامعه را برآورده سازند.

در برهه‌های حساس تاریخ ما و در هنگام هجوم اقوام بیگانه، تعارض میان شیوه‌ی کشورداری ایرانیان با تازیان و ترکان، به سبب عدم آشنایی اقوام مهاجم با آداب مملکت‌داری، باعث بحران‌هایی در زمینه حکومت‌داری در کشور و نیز بحران در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی شد که مهم‌ترین آن‌ها مسائل و مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی بود و فرهنگ و آداب و رسوم این اقوام مهاجم، در صدد جایگزینی با فرهنگ غنی و پربار ایرانیان برآمد؛ از دیگر سو شاهنامه، محصول دوره‌ای است که مردم ایران زمین از یک سو تحت فشار تازیان بودند که ایرانیان را عجم می‌خواندند و از سوی دیگر، مورد تهاجم ترکان آسیای مرکزی قرار داشتند و در چنین روزگاری، بزرگ اندیشمندی چون فردوسی، با آگاهی و شناخت ژرف و کامل از مبانی فرهنگی هویت اجتماعی ایرانیان، به بازنمایی گنجینه ارزشمند و سترگ فرهنگ ایرانیان پرداخت و بحق باید گفت «اگر فردوسی نبود و شاهنامه را برای ما به یادگار نمی‌گذاشت، چه‌بسا که ما امروز مورد چندانی از فرهنگ خود نمی‌دانستیم» (1).

حال و در جامعه کنونی ما، شاهنامه به شدت مغفول مانده است و به همین سبب نگارنده معتقد است، باید درک و کاوشی عمیق‌تر از شاهنامه صورت گیرد و برای احیا و پویایی عناصر فرهنگی و اجتماعی به یادگار مانده در شاهنامه که تاکنون فراموش مانده‌اند، گامی اساسی و استوار برداشت؛ از این روی بر همه ماست که میراث گران‌بهای ادبی و فرهنگی خود را ارج نهیم و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و هویت خود، به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزیم و جامعه‌شناسان باید بکوشند تا از ساز و کارهای لازم برای زنده نگه داشتن فرهنگ و نشان دادن ارزش‌های زندگی‌ساز آن به جامعه استفاده کنند.

اکنون که دغدغه فرهنگ و هویت اجتماعی، ذهن جامعه‌شناسان را درگیر کرده است، باید به یاد داشت، که در قرن چهارم هجری جنبشی در میان ایرانیان پدید آمد که به بازسازی هویت تاریخی،

فرهنگی و اجتماعی سرزمین ایران انجامید؛ این جنبش بازآفرینی داستان و اسطوره‌های ایرانی بود که هر یک از شاعران و نویسندگان به سهم خود در این زمینه آثاری به یادگار گذاشتند و ارزشمندترین این آثار کتاب گران‌بها و شاهکار بزرگ حکیم ابولقاسم فردوسی بود؛ چرا که فردوسی خود برخاسته از خاندانی اصیل و ریشه‌دار ایرانی بود و با پیشینه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران به خوبی آشنا بود؛ از این روی فردوسی وظیفه‌ی بازسازی و روایت تاریخ ایران باستان و انتقال آن به دوره بعد از اسلام را عهده‌دار بوده است (2).

فردوسی در شاهنامه به دنبال آن است که خصوصیات ذاتی ایرانیان، عناصر مربوط به تفکر آن و الگوهای کلی زندگی ایرانی در سنت‌های مشترک اجتماعی را گردآورد و با نظامی یگانه و دلنشین به خواننده عرضه دارد و با این کار از هویت فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی ایرانیان دفاع کند. این ویژگی‌های شاهنامه، نگارنده را به‌عنوان یک دانش‌آموخته مقطع دکتری جامعه‌شناسی بر آن داشت، که با انجام پژوهشی تلفیقی در شاهنامه، مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی موجود در آن را، در چارچوب نظریه‌های جامعه‌شناسی مربوطه، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، تا افراد جامعه، به‌ویژه جوانان خردمند و اهل اندیشه بتوانند به یاری آن، شناخت درستی از هویت فرهنگی و اجتماعی خویش و سرزمینشان به دست آورند. به امید روزی که ملت ایران با تکیه بر فرهنگ دیرپای و سترگ ایرانی و ملی خود و پویاسازی آن، به ملتی سالم، با نشاط و نیک‌بخت و پر تلاش تبدیل شوند.

بحث مسائل فرهنگی و اجتماعی از گذشته مورد توجه نویسندگان، شاعران و جامعه‌شناسان بوده و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مباحث جامعه‌شناسی در کانون پژوهش‌ها قرار داشته و نیز از دیرباز در حیطه دغدغه‌های این پژوهشگر بوده چرا که مسائل اجتماعی و فرهنگی اساس هر جامعه را تشکیل می‌دهند و باید مورد توجه قرار گیرند اما علی‌رغم پژوهش‌های بسیار، هنوز هم

مسائل اجتماعی و فرهنگی، گریبان‌گیر بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای جهان سوم هستند. بنابراین، یکی از دغدغه‌های بنیادی و مهم هر جامعه‌ای، مسایل اجتماعی و فرهنگی آن است که بدون همبستگی و چاره‌جویی برای ساماندهی آن، حیات جامعه با خطرات گوناگون و روزافزون، روبه‌رو می‌شود و در نهایت دچار دوگانگی و چندگانگی فرهنگی و عدم انسجام اجتماعی می‌گردد و این موضوعی است که متأسفانه در شرایط کنونی ایران به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

انسجام فرهنگی و اجتماعی در یک جامعه و ملت سبب همبستگی ملی، حفظ منافع ملی و قلمرو ملی می‌شود و زمانی تحقق می‌یابد که اشتراکات ملی بر همه‌ی اشتراکات محلی تفوق یابند. به‌ویژه هنگامی که بیرون‌زدگی و فرورفتگی‌های فرهنگی و اجتماعی شامل قومیت، زبان، مذهب، رسوم و سنن در مرزهای رسمی و سیاسی نمود داشته باشند، نیاز به عوامل انسجام‌بخش و همبستگی‌آفرین ملی، بیشتر و محسوس‌تر است؛ از این روی نوسازی فرهنگی و اجتماعی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و مقدمه‌ای برای بقا و تداوم حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد و ضعف در هر یک از مولفه‌های آن، در نهایت به فاصله گرفتن مردم یک سرزمین از یکدیگر و از دست رفتن هویت فرهنگی و اجتماعی می‌انجامد؛ بنابراین مسائل اجتماعی و فرهنگی فرآیندهایی هستند که پیوسته نیازمند بازتولید می‌باشند تا بتوانند نیازهای روز جامعه را برآورده سازند.

در برهه‌های حساس تاریخ ما و در هنگام هجوم اقوام بیگانه، تعارض میان شیوه‌ی کشورداری ایرانیان با تازیان و ترکان، به سبب عدم آشنایی اقوام مهاجم با آداب مملکت‌داری، باعث بحران‌هایی در زمینه حکومت‌داری در کشور و نیز بحران در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی شد که مهمترین آن‌ها مسایل و مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی بود و فرهنگ و آداب و رسوم این اقوام مهاجم، در صدد جایگزینی با فرهنگ غنی و

پر بار ایرانیان برآمد؛ از دیگر سو شاهنامه، محصول دوره‌ای است که مردم ایران زمین از یک سو تحت فشار تازیان بودند که ایرانیان را عجم می‌خواندند و از سوی دیگر، مورد تهاجم ترکان آسیای مرکزی قرار داشتند و در چنین روزگاری، بزرگ اندیشمندی چون فردوسی، با آگاهی و شناخت ژرف و کامل از مبانی فرهنگی هویت اجتماعی ایرانیان، به بازنمایی گنجینه ارزشمند و سترگ فرهنگ ایرانیان پرداخت و بحق باید گفت «اگر فردوسی نبود و شاهنامه را برای ما به یادگار نمی‌گذاشت، چه بسا که ما امروز مورد چندان‌انی از فرهنگ خود نمی‌دانستیم» (۱).

اهمیت و ضرورت

بررسی آثار ارزشمند گذشته، سبب می‌شود، با بازنگری در این متون، به درک و شناخت بهتری از گذشته خود برسیم؛ هم‌چنین باید در نظر داشت که در دنیای معاصر، کشورهای بیگانه با توسل به وسایل ارتباط جمعی، در پی گسترش فرهنگ خود و در عین حال نابودکردن هویت و فرهنگ ایرانی و به‌ویژه تأثیرگذاری بر جوانان هستند؛ بنابراین لازم است با شناخت و تحلیل آکادمیک مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانی و استخراج آن‌ها از لابه‌لای سطور آثار ارزشمندی چون شاهنامه، به مقابله با این تهاجم روزافزون پرداخت. باید توجه داشت، که شاهنامه، فراتر از یک اثر ادبی، سند ارزشمند وجود ساختارهای استوار تاریخی، اجتماعی، قومی، سیاسی و فرهنگی است، اما بسیاری از پژوهشگران تنها چند مولفه جزئی را در شاهنامه پژوهی‌های خود در نظر گرفته‌اند و برای اثبات آن، ابیاتی از شاهنامه فردوسی نقل کرده‌اند؛ در حالی که نیاز است با دیدگاهی جامع به تحلیل و بررسی هر یک از این موارد در محتوای شاهنامه پرداخته شود، تا به مدد نتایج آن بتوان برای بسیاری از مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی که نسل‌های کنونی با آن مواجه هستند، چاره‌اندیشی کرد.

پیشینه پژوهش

در این پژوهش، ابتدا مطالعاتی که در مورد شاهنامه انجام گرفته شده است را بررسی می‌کنیم و سپس آن‌ها را مورد ارزیابی قرار قرار خواهیم داد. پایان‌نامه و مقاله که به موضوع مولفه‌های فرهنگی و اجتماعی در شاهنامه به طور خاص به موضوع پرداخته‌اند باشد با توجه به مطالعه محقق دیده نشده است اما تحقیقاتی که نزدیک به این موضوع باشد عبارتند از:

صادقی و همکاران (۱۳۹۷)، مقاله‌ای تحت عنوان مولفه‌های جامعه‌شناختی داستان بهرام گور و شنگل هند در شاهنامه فردوسی (بر اساس الگوی گفتمان‌شناسی ون لیون) انجام داده است در این پژوهش جهت شناخت بهتر و عمیق‌تر شاهنامه از الگوی گفتمان‌شناسی انتقادی ون لیون برای بررسی مولفه‌های گفتمان‌مدار مبتنی بر پوشیدگی و صراحت استفاده شده است و برشی از داستان بهرام گور با شیوه پژوهشی تحلیلی مورد بررسی و تحلیل کمی و کیفی قرار گرفته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد، که فردوسی در داستان بهرام گور و شنگل با بسامد بالا از مولفه‌های جامعه‌شناختی-معنایی مطابق با الگوی پژوهش استفاده نموده است و این نکته نشان‌گر بازتاب جریان قدرت و ایدئولوژی در لایه‌های زیرین متن و نقش آنم در صراحت و پوشیدگی شخصیت‌ها یا کارگزاران و کارکردهای آنان است (۳). شیرودی و جهانبخش (۱۳۹۷)، مقاله‌ای تحت عنوان تحلیل گفتمانی دین و دولت در بخش‌های سه‌گانه شاهنامه فردوسی انجام داده است در این مقاله، با روش هرمنوتیک نورمن فرکلاف که مبتنی بر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین است به بررسی نسبت دین و دولت در سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی شاهنامه پرداخته شده است. بنا بر نتایج به دست آمده، در شاهنامه، دولت روندی ثابت و یکنواخت دارد و دین است که با فراز و فرود خود این رابطه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دولت که همان حکمرانی و جهان‌داری است ساختار ساده‌ای دارد، ولی دین به مرور زمان از ساختار ساده به سوی ساختار پیچیده حرکت می‌کند، که همین

موضوع رابطه دین با دولت را متحول می‌سازد و طی زمان، رابطه ساده آن در دوران کیومرث به رابطه‌ای پیچیده در پایان شاهنامه تبدیل می‌شود (4).

نوروزپور شیرازی (۱۳۹۷)، تحقیقی تحت عنوان بررسی ترجمه عناصر فرهنگی در شاهنامه: مطالعه‌ی موردی شاهنامه فردوسی وارنر و وارنرانجام داد است. هدف این تحقیق بررسی عناصر فرهنگی در بخش اسطوره‌ای شاهنامه، ترجمه برادران وارنر می‌باشد. بدین منظور، محقق در ابتدا از نسخه فارسی شاهنامه به تصحیح ولرس (۱۸۷۷)، به منظور توصیف عناصر فرهنگی زبان مبدا بهره برده است و سپس ضمن مطابقت دادن این عناصر با معادل انگلیسی آن‌ها در ترجمه برادران وارنر، به بررسی شیوه‌های به کار رفته در ترجمه عناصر فرهنگی بر مبنای چارچوب نظری نیومارک (۱۹۸۸)، پرداخته است. در آخر، محقق به تعیین بسامد روش‌های به کار رفته در ترجمه عناصر فرهنگی و نیز ذکر چالش برانگیزترین عناصر فرهنگی پیش روی مترجم پرداخته است. یافته‌ها حاکی از آن است، که ترجمه تحت اللفظی که در ۲۵ درصد موارد بکار رفته، پربسامدترین روش ترجمه عناصر فرهنگی بوده است همچنین نتایج نشان داده است، که مفاهیم اجتماعی و مفاهیم مذهبی محتمل‌ترین عناصر چالش برانگیز پیش روی مترجم می‌باشد (5).

گیلانی (۱۳۹۸)، مقاله‌ای تحت عنوان بازتاب فرهنگ ایران باستان در دوره غوریان بر اساس شاهنامه فردوسی جستارهای ادبی انجام داده است، هدف از این پژوهش، شناخت آبخور فکری- فرهنگی غوریان و بررسی آداب، باورها و اندیشه‌هایی است که ریشه در فرهنگ ایرانی به ویژه شاهنامه فردوسی دارند. در این مقاله با استناد به شاهنامه فردوسی و کتاب طبقات ناصری جوزجانی و با روش توصیفی- تحلیلی به این سوالات پاسخ داده شده که غوریان تا چه میزان اساطیر ایرانی را می‌شناختند؟ و مولفه‌های فرهنگی بازتاب یافته از شاهنامه فردوسی در فرهنگ

غوریان کدامند؟ نتایج این پژوهش نشان داد که غوریان در زمینه‌هایی مانند: نام و نسب، اندیشه‌ی سیاسی، مراسم استقبال از سفرا، جشن‌های هفت روزه، عزاداری هفت روزه، شادکامی و رجزخوانی در جنگ، با شاهنامه فردوسی و ایرانیان باستان اشتراک فرهنگی بسیاری داشته‌اند (6).

فلاح و همکاران (۱۳۹۸)، مقاله‌ای تحت عنوان بررسی راهبردهای ایدئولوژیکی شاهنامه در تولید گفتمان برتری ایرانیان پیکره مطالعه شده: داستان رستم و چنگش انجام داده است این پژوهش در پی بررسی این مسئله است، که فردوسی در شاهنامه چگونه از زبان در جهت القای ایدئولوژی برتری ایرانیان بهره برده است و با استفاده از چه سازوکارهای کلامی‌ای، توانسته این مسئله را گفتمان‌سازی کند و برای نیل به این هدف، از چارچوب نظری تحلیل گفتمان انتقادی مبتنی بر رهیافت تئون ون دایک استفاده کرده است و نبرد «رستم و چنگشدر» داستان «رستم و خاقان چین» پیکره تحقیق حاضر است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد، که فردوسی با استفاده از راهبردهای ایدئولوژیکی کلامی نظیر قطب‌بندی، بازنمایی مثبت گروه خودی، بازنمایی منفی گروه دیگری، واژگان‌گرایی، توصیف کنشگران و تعمیم بخشی، توانسته ایدئولوژی برتری ایرانیان را گفتمان‌سازی کند (7).

آقاخانی بیژنی و محمدی فشارکی (۱۳۹۹)، مطالعه‌ای تحت عنوان تحلیل کارکردهای اجتماعی آیین‌ها و جشن‌ها در شاهنامه انجام داده است. هدف از این پژوهش تحلیل کارکرد اجتماعی آیین‌های پذیره مهمان یا مسافر، سوگواری بارخواهی و جشن‌های سده، نوروز و مهرگان همراه با تحلیل بن مایه‌های اسطوره‌ای آن‌ها است. در این پژوهش به شکل بنیادی، بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای و به روش تحلیل محتوای کیفی انجام شده است. پس از تحلیل داده‌ها و یاری گرفتن از منابع گوناگون، می‌توان، گفت آیین‌ها، جشن‌ها و مناسک مربوط به آن‌ها، به تثبیت جامعه و به نوعی بازسازی اخلاقی مثبت کمک می‌کنند و کارکردی اجتماعی وحدت آفرین

روش پژوهش

مؤلفه‌های اجتماعی فرهنگی در شاهنامه به روش اسنادی مورد بررسی قرار گرفته است. در روش اسنادی محقق با استفاده از متون و مستندات، به شیوه‌های نظاممند تلاش می‌کند تا نظام-مندی‌های درون آن مستندات را کشف کند. پژوهشهایی که از روش اسنادی استفاده می‌کنند به فراخور هدف، از فنون متعددی استفاده می‌کنند. از آنجا که هدف این پژوهش بررسی مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی در بخش پهلوانی شاهنامه بوده است، از فن تحلیل محتوا استفاده شده است. به‌طور خلاصه تحلیل محتوا را می‌توان تحلیل نظاممند، عینی و کمی و ویژگی‌های پیام تعریف کرد (9). تحلیل محتوای مفهومی، بیشتر به فراوانی مفهوم‌ها در متن که اغلب به صورت واژه‌ها مطرح می‌شوند می‌پردازد و بر وجود یا رخداد اصطلاح‌های انتخاب شده در متن یا متن‌ها، چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی تمرکز می‌کند. بنابراین پژوهشگر فقط به کمیت این نوع واژه‌ها توجه خواهد کرد (10). لذا ابتدا تمام ابیاتی بخش پهلوانی که به نحوی در برگرفته مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌باشند استخراج و سپس با استفاده از نرم افزار اکسل و SPSS تجزیه و تحلیل شدند.

مبانی نظری پژوهش

هر تحقیقی اساساً نیازمند تبیین مفاهیم است. از آنجا که موضوع این تحقیق بررسی مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی است، ابتدا به تبیین مفاهیم و واژگان کلیدی می‌پردازیم:

تاریخچه مطالعات فرهنگی و تعریف فرهنگ

تاریخچه مطالعات فرهنگی و فرهنگ، مفهومی گسترده است؛ گستردگی معنای فرهنگ آن چنان است که محققان، دویست تا سیصد تعریف برای فرهنگ نوشته‌اند و حتی کتاب‌های مستقل در

در جامعه دارند؛ نتایج این پژوهش نشان داد وجود جشن‌ها و آیین‌ها با انجام فعالیت‌های نمادین، همواره سبب تقویت همبستگی، اتحاد مردم (در صورت‌های آشکار و پنهان)، افزایش اقتدار و مشروعیت، بازتولید جامعه، هویت ایرانی و حفظ فرهنگ ایرانی می‌شود و به همین دلیل است که چنین آیین‌ها و جشن‌هایی هر ساله انجام می‌شوند (8).

مطالعات و پژوهش‌هایی که در زمینه اجتماعی و فرهنگی شاهنامه صورت گرفته غالباً جزئی و تک بعدی هستند، اما با این حال می‌توان از درون آن‌ها اطلاعات مفیدی را به دست آورد. این پژوهش‌ها، زمینه را برای بررسی و مطالعات پژوهشگران بعدی فراهم نموده و در زمینه موضوع، ایده‌های جدیدی را پیش روی آنان قرار میدهند و این مساله در جهت تکمیل دانش شاهنامه پژوهی، بسیار ارزشمند است.

از دیگر سو باید توجه داشت، اگرچه بسیاری از پژوهشگران، شاهنامه را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند، اما غالباً نگاهی محدود، جزئی و یک بعدی نسب به شاهنامه داشته‌اند و در عین حال بیشتر قسمت‌های تاریخی و اساطیری آن را در قالب مقاله مورد بررسی قرار داده‌اند و هر یک از پژوهشگران، معمولاً تنها یک یا چند مؤلفه فرهنگی یا اجتماعی یا تاریخی و... را در نظر گرفته و برای اثبات آن، ابیاتی را از شاهنامه فردوسی نقل کرده‌اند و هیچ کدام به صورت جامع به بررسی مؤلفه‌های فرهنگی اجتماعی ایرانیان در قسمت پهلوانی شاهنامه نپرداخته‌اند در صورتی که برای آشنایی یافتن و احیای آداب و رسوم اصیل ایرانی نیاز است، به بررسی ژرف و همه جانبه این مؤلفه‌ها در شاهنامه پرداخته شود. بنابراین برای رفع کاستی‌های موجود و جهت برداشتن گامی هرچند کوچک در گستره شاهنامه پژوهی، در این پژوهش تلاش شده است، تمام مؤلفه‌های اجتماعی فرهنگی در قسمت پهلوانی شاهنامه به صورت کامل و جامع مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند.

تعریف و توصیف فرهنگ تألیف شده است. سر ادوارد تایلور^۱ نخستین کسی است که در سال ۱۸۷۱ ارائه تعریفی مشخص از مفهوم فرهنگ را ضروری دانسته و این کار را به صورتی مبسوط انجام داده است (۵). به طوری که هنوز این تعریف جامع‌ترین تعریف ممکن است؛ به طور خلاصه به نظر تایلور^۲ «فرهنگ، به مفهوم وسیع انسان شناختی آن، کل پیچیده‌ای است، که دانش، اعتقاد، هنر، اخلاق، قانون، رسم و هر نوع قابلیت و عادت دیگری را که انسان به صورت عضوی از جامعه کسب می‌کند در بر م» (۱، ۶). در تعریف دیگری ادوارد ساپیر فرهنگ را عبارت از سیستم رفتارها و حالت‌های متکی بر ضمیر ناخودآگاه می‌داند. به نظر وی فرهنگ یک گروه، شامل انواع مدل‌های اجتماعی رفتار است که به وسیله همه یا اکثریت اعضای گروه جامعه‌ی عمل به خود می‌پوشد و جامعه در حقیقت یک اصطلاح فرهنگی است که افراد به نسبت روابطی که با یکدیگر دارند برای بیان بعضی از صور و حالات رفتارهای خود به کار می‌برند» (۱۱). استوارت هال^۳، فرهنگ را این‌گونه معرفی می‌کند: «فرهنگ کارهای زیست شده‌ای است که مشخصه جامعه، طبقه یا گروه خاصی در دوره‌ای خاص از تاریخ است. فرهنگ شامل ایدئولوژی‌های عملی است، که جامعه، گروه یا طبقه‌ای را قادر می‌سازد تا شرایط هستی خود را تجربه، تعریف و تفسیر و معنای آن را درک کنند» (۴).

مطالعات فرهنگی، قلمرو مطالعاتی برجسته‌ای در حوزه فرهنگ شناسی با رویکردهای انتقادی و چندرشته‌ای است، که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تحت شرایط تاریخی-اجتماعی ویژه‌ای در انگلستان رایج شد و به تدریج، به یکی از روش‌های غالب در نظریه‌های فرهنگی معاصر تبدیل شد. مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام، اولین مؤسسه آموزشی و پژوهشی است، که زمینه‌ی انجام مجموعه‌ای مطالعاتی از این دست را فراهم ساخت؛

این مرکز که در سال ۱۹۶۴ به ریاست ریچارد هوگارت^۴ تأسیس و سپس توسط استوارت هال و ریچارد جانسون^۵ و در سالهای اخیر، جوزج لارین^۶ اداره شد، نقش مهم و تعیین کننده‌ای در مطالعات فرهنگی ایفا کرد. فعالیت این مرکز به تدریج از تاکید بر مطالعه‌ی فرهنگ عامه، بافت رسانه‌های جمعی و نقش آن‌ها در بازتولید هژمونی و انتشار ایدئولوژی، به کاوش‌های قوم نگارانه‌ی زندگی روزمره، به ویژه کاوش و تحلیل خرده فرهنگ‌های متنوع و نوظهور، گروه‌های جدید همچون هیپی‌ها، رپ‌ها و امثال آن و مطالعه‌ی ایدئولوژی‌های سیاسی نظیر، تاجریسم و ملیت گرایی نژادپرستانه تغییر یافت. در ادامه نیز علایق جدیدی به تحلیل متون ادبی، ذهنیت‌های فرهنگی، نقش و کارکرد ایدئولوژی، ساختگرایی، به ویژه ساخت‌های رسمی موثر در تولید معنا، نشانه شناسی، ابعاد اجتماعی و فرهنگی زبان، جنبه‌های فرهنگی جنسیت و... در میان اعضای آن به وجود آمد (اللهیاری فومنی، ۱۳۹۲: ۸۷-۷۱). بر این اساس اولین نشانه‌های پیدایش مطالعات فرهنگی به سال‌های میانی قرن بیستم برمی‌گردد جایی که مرکز مطالعات فرهنگی بریتانیا تأسیس و شروع به کار کرد. این نحله از طریق چپ نو، تحقیقات خود را آغاز کرد. چپ نو به مارکسیسم و جامعه جدید به چشم یک نوع مشکل و خطر می‌نگریست. موضوع‌هایی نظیر فرهنگ، ایدئولوژی، زبان و امر نمادین در گرو رویارویی با مارکسیسم ارتدوکس مورد بازپرسی قرار می‌گرفت. مطالعات فرهنگی بریتانیا در نخستین گام‌های خود ریشه در آثار ریموند ویلیامز^۷ و ریچارد هوگارت دارد. آثار این متفکرین مخالفتی بود با سنت غالب در علوم انسانی در بریتانیای بعد از جنگ. داوری سنت فکری مذکور در باب فرهنگ عامه براساس ایده‌آل‌ها و ارزش‌های زیبایی‌شناختی عام بود و به همین منوال فرهنگ عامه را امری پست و نازل و نشانه تأثیر مخرب ارتباطات توده‌ای و تجاری شدن و افول فرهنگ

³ - Stuart Hall

⁴ - Richard Hoggart.

⁵ - Richard Johnson.

⁶ - George Carlin.

⁷ - Raymond Williams.

¹ - Edward Burnett Tylor.

^۲ - سر ادوارد بارنت تایلور (۲ اکتبر ۱۸۳۲ - ۲ ژانویه ۱۹۱۷) یک انسان‌شناس اهل بریتانیا است که به‌عنوان بنیان‌گذار انسان‌شناسی فرهنگی شناخته می‌شود.

²- Tylor, Edward Burnett". Who's Who. 59: 1785. 1907.

می‌دانستند (10). بنابراین، بررسی فرهنگ مردم از دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و در فاصله دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ جا افتاد. از آن پس به ویژه هنگامی که با برنامه‌های جدید رسانه‌ها، ارتباطات و مطالعات فرهنگی در آمیخت، با استقبال روبرو شد (4).

بحث

با التفات به سرنوشت و جایگاه ویژه اسفندیار، موقعیت او در بین دیگر شاهزادگان شاهنامه، جالب توجه و شاخص است. تمایز اسفندیار با دیگر شاهزادگان شاهنامه در این است که اسفندیار شخصیتی چندبعدی دارد. علاوه بر جلوه اسطوره‌ای، وجه حماسی شخصیت اسفندیار نیز جالب توجه است، هم‌چنین تجلی عرفانی او در ادب فارسی، او را در بین شاهزادگان شاهنامه به نحو بارزی متمایز و برجسته می‌سازد (12).

حیات کوتاه اما پرکشمکش اسفندیار در شاهنامه، در چند محور قابل تأمل و بررسی است؛ وجه پهلوانی اسفندیار و قهرمانی‌های او در دفاع از ایرانیان، رابطه پرکشمکش اسفندیار با پدرش گشتاسپ شاه، دین‌مداری اسفندیار و خدمات او در گستراندن دین بهی، روین تنی اسفندیار که در پیوند با شاخصه‌های دینی قرار می‌گیرد و در غایت داستان نبرد رستم و اسفندیار که شاهکار داستانهای شاهنامه به شمار می‌رود و محورهای مورد اشاره را نیز پوشش می‌دهد.

داستان رستم و اسفندیار یکی از تراژدی‌های برجسته شاهنامه است، که قسمتی از تاریخ قومی ایرانی را بازتاب می‌دهد. «آمیختگی دو قطب «خلافت هنری» و «جوهری حقایق تاریخی» از سویی و دو جنبه «بهره‌مندی از اسطوره» و «دمیدن روح حماسی» از سویی دیگر، داستان رستم و اسفندیار را صحنه برخورد دو نظام سیاسی و عقیدتی متضاد ساخته است» (11). جدالی که سرنوشت تاریخی ملت ایران را تعیین می‌کند. داستان رستم و اسفندیار، یکی از نقاط برجسته تلاقی حماسه و تاریخ است و برای همین از اهمیتی خاص برخوردار است. این داستان تجلی تضاد فکری

اشکانیان با ساسانیان نیز است. با این تفاوت که «نظام ارزش‌های حکومتی ساسانیان در شاهنامه مشخص‌تر از جلوه‌های اشکانی است. به عبارت دیگر اشکانیان در شاهنامه تجلی‌ای رمزگونه پیدا کرده‌اند که این امر به سخت‌گیری‌های ساسانیان نسبت به شرایط سیاسی فکری و اجتماعی دوره اشکانی برمی‌گردد و اگر هم در «خوتای نامگ» ویژگی‌هایی از اشکانیان وارد شده، به خاطر مصالح سیاسی ساسانیان است که بیشتر درصدد وحدت قومی و ملی بوده‌اند. با این همه نقش اشکانیان در شاهنامه و به همان میزان اطلاع فردوسی از دوره اشکانی اندک است و مشهود است که نظام اشکانی بیشترین تأثیر را در ساختار سیاسی و فرهنگی عصر پهلوانی شاهنامه نهاده است (9).

شاهنامه فردوسی، بر ساختاری کلی استوار است، که از آغاز تا انتها، نبرد خیر و شر و اهورمزد و اهریمن را به تصویر می‌کشد. در تمام داستان‌های شاهنامه این ساختار اصلی را می‌توان مشاهده کرد؛ به این معنی که دو سوی نبرد در داستان‌های شاهنامه، در یکی از دو سوی خیر و شر جای می‌گیرند و در واقع نبرد میان آن‌ها، نبرد حق و باطل و نیکی و بدی است. بر این اساس، تقابل‌های دوگانه‌ای در داستان‌های شاهنامه شکل می‌گیرد و تقابل نیک و بد در رویارویی ایران و توران متجلی می‌شود. اما همه نبردها و رویارویی‌های شاهنامه از چنین وضوحی برخوردار نیستند، به ویژه در نبردهایی که هر دو سوی جنگ، ایرانی هستند و دیگر تقابل ایرانی و تورانی در این میان مصداق ندارد. داستان رستم و اسفندیار یکی از این داستان‌ها است که هر دو سوی نبرد، از وجهه مثبت برخوردارند و در میان اساطیر ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارند. در داستان نبرد رستم و اسفندیار، با دو شخصیت یگانه‌ای روبرو هستیم و نمی‌توان یکی از دو سوی نبرد را ناحق و باطل جلوه دارد و مخاطب به درستی نمی‌داند که جانب کدامین پهلوان را بگیرد. یک سو اسفندیار قرار دارد، «اسفندیار شاهزاده‌ای است که در عین شهریاری، پهلوان نیز هست؛ دو صفتی که در شاهنامه جز

در او در کس دیگری جمع نشده است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۰: ۲۷). اسفندیار هفت خوان را پشت سر گذاشته و در نبردهای میان ایران و توران، دلاوری‌های زیادی از خود نشان داده است. او قهرمان و حامی دین است و تنها شخصیت شاهنامه است که از موهبت روین تنی برخوردار است. در سوی دیگر نبرد، رستم ایستاده است؛ او پشت و پناه ایرانشهر است، هفت خوان را پشت سر گذاشته و شاه ایران، کیکاووس را چند بار از اسارت رهایی داده و دست در جگرگاه دیو سفید کرده و تا آنجا پیش رفته که به او لقب «تاج بخش» داده‌اند. بنابراین در نبرد رستم و اسفندیار، با شخصیت‌هایی مواجه هستیم که در دنیای حماسه و اسطوره، جایگاهی ویژه دارند، هر یک از دو پهلوان، به نوعی محق به نظر می‌آیند و با التفات به زمینه‌ها و پس زمینه‌های داستان، تصمیمشان منطقی به نظر می‌رسد.

شاهنامه فردوسی از داستان‌هایی تشکیل شده که در عین تبعیت از ساختار اصلی شاهنامه، به لحاظ ساختاری مستقل‌اند و انسجام و نظام روایی خاص خود را دارند. در این میان، حماسه رستم و اسفندیار که از آن به عنوان «داستان داستان‌ها» یاد شده، شاهکار هنری فردوسی به شمار می‌آید و به گونه‌ای منسجم و هنری پرداخته شده است. داستان رستم و اسفندیار نه تنها در میان داستان‌های شاهنامه، بلکه در میان حماسه‌های دنیا نیز اثری شاخص به شمار می‌رود. چنان که تئودورنلد که در این باره می‌نویسد: «برخورد رستم و اسفندیار، یکی از عمیق‌ترین کشمکش‌های روحی منظومه و یکی از ژرف‌ترین کشمکش‌های روحی کلیه حماسه‌های ملی دنیا به شمار می‌آید» (نلدکه، ۱۳۶۹: ۱۱۳). داستان رستم و اسفندیار حاوی تعدادی از مهم‌ترین مسائلی است، که در برابر انسان دنیای باستانی قرار داشته است. تار و پود ماجرا ترکیب گرفته است از سلسله برخورد: برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل و تعبد، برخورد سرنوشت با اراده انسان و در پایان برخورد مرگ و زندگی. در این داستان، آن گونه که

خاص تراژدی‌های بزرگ است، روح آدمی به بالاترین حد کشش و تقلای خود می‌رسد. دو پهلوان اصلی واقعه که نام آورتر از آن‌ها در کتاب کسی نیست، مانند دو گردباد به هم در می‌آویزند، و در طی سه روز همه ذخایر روح خود را به کار می‌گیرند؛ چنان که گویی در همین سه روز به اندازه یک عمر زندگی کرده‌اند» (۱۳). دو سوی نبرد در داستان رستم و اسفندیار، مجموعه‌ای از ویژگی‌های منحصر بفرد حماسی و اسطوره‌ای را به همراه دارند و کشمکش آن‌ها نیز بر پایه مناسباتی شکل گرفته که این حماسه را در ردیف بزرگترین تراژدی‌های جهان و نیز در شمار زیباترین داستان‌های حماسی قرار داده است. هر یک از پهلوانان، دلایل خاصی برای نبرد دارند و این دلایل به گونه‌ای زیبا و باورپذیر بیان شده است که مخاطب به صورت کامل به جنبه‌های مختلف روایی و ویژگی‌های روحی و روانی دو شخصیت اشراف می‌یابد. زمینه‌های نبرد و آنچه که میان دو پهلوان نامی اتفاق می‌افتد، زمینه را برای بروز حالات درونی دو پهلوان مهیا می‌سازد و می‌توان گفت که فردوسی در شخصیت پردازی، فضا سازی‌ها، زمینه سازی‌ها و شیوه روایت پردازی، نهایت هنرمندی را به خرج داده است.

دیباچه داستان رستم و اسفندیار حکیم فردوسی در دیباچه داستان، به نوعی کلیت ماجرا و فضای حاکم بر داستان را بازگو می‌کند. فضا سازی در دیباچه داستان، خواننده را از فاجعه‌های که در پیش است، آگاه می‌کند. در آغاز حماسه، و به شیوه‌های هنرمندانه، هوای فرح‌بخش و بهاری و در خور شادی و عیش و نوش، ناگاه با ابری دژم روی و مالا مال از تندر و برق، چهره دیگرگون می‌کند و باد و باران و بورانی سخت، ناخودآگاه، دل خواننده را نیز بر می‌آشوبد. «طبیعت هم زاری مرگ اسفندیار در خود دارد و هم نعره خشم رستم؛ تصویر حالتی است که در آن صلح و جنگ و زندگی و مرگ و خوش و ناخوش به مویی بسته می‌شوند» (۱۳). در حقیقت، شاعر در ابتدای داستان، پایان آن را افشا می‌کند و به

مخاطب یادآور می‌شود که داستان آخر اسفندیار را پیش روی خویش دارد.

کنون خورد باید می‌خوش گوار
که می‌بوی مشک آید از جویبار
هوا پر خروش و زمین پر ز جوش
خنک آنک دل شاد دارد به نوش
درم دارد و نقل و جام نبید
سر گوسپندی تواند برید
مرا نیست، فرخ مر آن را که هست
ببخشای بر مردم تنگدست
همه بوستان زیر برگ گلست
همه کوه پر لاله و سنبلست...
که داند که بلبل چه گوید همی؟
به زیر گل اندر چه موید همی؟
نگه کن سحرگاه تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتنی پهلوی:
همی نالد از مرگ اسفندیار
ندارد بجز ناله زو یادگار
چو آواز رستم شب تیره ابر
بدرد دل و گوش غران هژبر
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۲: ۵-۲۹۱).

آغاز داستان از جایی آغاز می‌شود که اسفندیار مدهوش می‌و مملو از خشم، از قصر گشتاسب بیرون می‌آید و به نزد مادر می‌رود. خشم اسفندیار نیز به نظر طبیعی می‌آید. گشتاسب بارها به او وعده پادشاهی داده و هر بار با این وعده، او را به جنگ‌های دشوار فرستاده و هربار از وفا به وعده‌اش، طفره رفته است. اسفندیار با همین وعده پدر به جنگ ارجاسب تورانی رفته، هفت خوان دشوار را پشت سر گذاشته، خواهرانش را آزاد کرده و انتقام لهراسب را از ارجاسب و تورانیان ستانده است. اما به‌رغم این همه فداکاری

و موفقیت‌های اسفندیار در نبرد، پدر به وعده‌اش وفا نکرد و این رفتار گشتاسب، اسفندیار را سخت آزرد و خشمگین کرده است.

او خشمگین از خلف وعده گشتاسب، به نزد مادر می‌رود:
ز بلبل شنیدم یکی داستان که بر خواند از گفته باستان،
که چون مست باز آمد اسفندیار
دژم گشته از خانه ی شهریار
کتایون قیصر که بد مادرش
گرفته شب تیره اندر برش،
چو از خواب بیدار شد تیره شب
یکی جام می‌خواست و بگشاد لب
چنین گفت با مادر اسفندیار
که با من همی بد کند شهریار
مرا گفت: چون کین لهراسب شاه
بنخواهی به مردی ز ارجاسب شاه،
همان خواهران را بیاری ز بند
کنی نام ما را به گیتی بلند،
جهان از بدان پاک بی خو کنی
بکوشی و آرایشی نو کنی
همه پادشاهی و لشکر تراست
همان گنج با تخت و افسر تراست
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۳: ۵).

پس از شرح خلف وعده پدر، برای مادر از تصمیمش می‌گوید:
کنون چون برآرد سپهر آفتاب
سر شاه بیدار گردد ز خواب،
بگویم پدر را سخن‌ها که گفت؛
ندارد ز من راستی‌ها نهفت
و گر هیچ تاب اندر آرد به چهر
به یزدان که بر پای دارد سپهر،
که بی کام او تاج بر سر نهم

همه کشور ایرانیان را دهم

ترا بانوی شهر ایران کنم

به زور و به دل جنگ شیران کنم

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۴-۵: ۲۹۳).

کتایون با آگاهی از قصد اسفندیار، به شدت غمگین شد، چرا که

از تصمیم گشتاسب به خوبی آگاه بود و می دانست که تاج و تخت

را به پسر واگذار نخواهد کرد. بنابراین و برای آرام کردن اسفندیار

و منصرف کردن او از رود رویی با پدر، موقعیت کنونیش را به

او یادآوری می کند و می گوید:

بدو گفت کای رنج دیده پسر

ز گیتی چه جوید دل تاجور،

مگر گنج و فرمان و رای و سپاه،

تو داری، برین بر فزونی مخواه

یکی تاج دارد پدر بر پسر

تو داری دگر لشکر و بوم و بر

چن او بگذرد تاج و تختش تراست بزرگی و اورنگ و بختش

تراست

چه نیکوتر از نره شیر ژبان:

به پیش پدر بر کمر بر میان؟

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۴-۵: ۲۹۴).

اما پاسخ اسفندیار به سخنان خیرخواهانه مادر، درشت و جسارت

آمیز است. این پاسخ هم چنان که غرور اسفندیار و طمع بیحد او

به پادشاهی را برملا می کند، بخشی از مناسبات اجتماعی زمانه و

تلقی مردان نسبت به زنان را نشان می دهد، حتی اگر این زن، مادر

باشد که چیزی جز خوشبختی و نیکی برای پسر نمی خواهد:

چنین گفت با مادر اسفندیار

که نیکو زد این داستان شهریار،

که پیش زنان راز هرگز مگوی چو گویی سخن بازیابی به کوی

بکاری مکن نیز فرمان زن

که هرگز نبینی زنی رای زن

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۵-۵: ۲۹۴).

اسفندیار خواهش مادر را نپذیرفت. همچنان ناراحت و دژم بود و

دو روز به میگساری پرداخت. روز سوم ماجرا به گوش گشتاسب

رسید و دریافت که اسفندیار جویای تخت و تاج شده است.

جاماسب را فراخواند و از طالع اسفندیار پرسید. جاماسب پس از

مطالعه و تحقیق، گریان و زار گفت:

چو اسفندیاری که از جنگ اوی

بدرد دل شیر از آهنگ اوی،

ز دشمن جهان سربسر پاک کرد

به رزم اندرون نیستش ترس و باک

جهان از بداندیش بی بیم کرد

تن ازدها را به دو نیم کرد،

ازاین پس غم او ببايد کشید

بسی شور و تلخی ببايد چشید

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۴-۵: ۲۹۶).

گشتاسب چون از طالع تیره اسفندیار آگاه شد، از جاماسب می -

خواهد که زمان و جایگاه مرگ اسفندیار را بازگوید:

بدو گفت شاهای پسندیده مرد

سخن گوی و از راه دانش مگرد

گر او چون زیر سپهد بود

مرا زیستن زین سپس بد بود

هلا زود بشتاب و با من بگوی

کزین پرسشم تلخی آمد به روی

ورا در جهان هوش بر دست کیست؟ کز آن درد ما را ببايد گریست

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۲۹۷-۵: ۲۹۷).

جاماسب از نهایت کار اسفندیار می گوید: ورا هوش در زاولستان

بود به دست تهم پور دستان بود شاه پرسیده اگر من تخت و تاج

را به او سپارم، آیا در امان خواهد بود؟ و پاسخ جاماسب:

چنین داد پاسخ ستاره شمر
که بر چرخ گردان نیابی گذر
ازین بر شده تیز چنگ ازدها
به مردی و دانش که آمد رها؟!
بباشد همه بودنی بی گمان
نجسته ست ازو مرد دانا زمان
دل شاه از آن بر پراندیشه شد

گشتاسب در پاسخ اسفندیار، ضمن تأیید سخنان او، خود را به
ظاهر قدردان خدماتش جلوه می‌دهد:
به فرزند پاسخ چنین داد شاه
که از راستی بگذری، نیست راه
ازین بیش کردی که گفتی تو کار
که یار تو بادا جهان کردگار
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۰۲).

در این جا گشتاسب، دسیسه‌ای تازه می‌چیند تا تاج و تختش را از
خطر اسفندیار مصون دارد. گشتاسب به واسطه پیش‌گویی
جاماسب از غایت کار اسفندیار آگاه شده و می‌داند که مرگ او به
دست رستم و در زابلستان خواهد بود. لذا برای آن که همیشه از
خطر اسفندیار خلاص شود، او را به نبرد با رستم رهنمون می‌شود.
در حقیقت گشتاسب، اسفندیار را به قتلگاه می‌فرستد و این بار نیز
به او وعده ی تاج و تخت می‌دهد و این در حالی است که
گشتاسب به خوبی آگاه است که بازگشتی در کار نخواهد بود و
این آخرین نبرد اسفندیار است. لذا برای آن که اسفندیار را برای
نبرد با رستم تحریض کند و برانگیزد می‌گوید:

نبینم همی دشمنی در جهان
نه در آشکارا نه اندر نهان،

که نام تو یابد نه پیچان شود چه پیچان، همانا که بیجان شود

به گیتی نداری کسی را همال

مگر بی خرد نامور پور زال،

که او راست تا هست زاولستان

همان بست و غزنین و کاوولستان

به مردی همی ز آسمان بگذرد

همی خویشتن کهتری نشمرد،

کجا پیش کاوس کی بنده بود

ز کیخسرو اندر جهان زنده بود

به شاهی ز گشتاسب نارد سخن

سرش راست زاندیشه چون بیشه شد
بد اندیشه و گردش روزگار
همی بر بدی بودش آموزگار
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۹۸).

شب که فرا رسید، اسفندیار به نزد پدر رفت و از خدمات و
کارهایی که کرده بود و نامرادی‌هایی که از شاه دیده بود، داد سخن
داد؛ از جنگ توران و اسارتش به دست پدر و گذشتن از هفت
خوان و جنگ با ارجاسپ و کشتن او و یارانش و آزاد کردن
خواهران. سپس وعده‌های پدر را یادآور شد و گفت:

همه نیکوی‌ها بکردی به گنج

مرا مایه خون آمد و سود و رنج

ز بس بند و سوگند و پیمان تو

همی نگذرم من ز فرمان تو

همی گفتی ار باز بینم ترا

ز روشن روان برگزینم ترا،

سپارم ترا افسر و تخت عاج

که هستی به مردی سزاوار تاج

مرا از بزرگان برین شرم خاست

که گویند: گنج و سپاهت کجاست؟

بهانه کنون چیست؟ من بر چی‌ام؟ پس از رنج، پویان ز بهر کی‌ام؟

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۰۲-۳۰۱).

گشتاسب در برابر سخنان اسفندیار و دفاع او از رستم، بهانه‌ای دیگر می‌تراشد و این بار وجه‌های دینی به این نبرد می‌بخشد و می‌گوید:

هرآن کس که از راه یزدان بگشت
همان عهد اویست و هم باد دشت
همانا شنیدی که کاوس شاه
به فرمان ابلیس گم کرد راه،
همی با آسمان شد به پر عقاب
به زاری به ساری فتاد اندر آب،
ز هاماوران دیوزادی ببرد
شبستان شاهی مرو را سپرد،
سیاوش به آزار او کشته شد
همه دوده زیر و زبر گشته شد
کسی کو ز عهد جهاندار گشت
به گرد در او نشاید گذشت
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۴).

و در ادامه، نقطه‌ی حساس اسفندیار را نشانه رفته و خواسته‌ی دیرسال شهزاده‌ی جوان را یادآور می‌شود:

اگر تخت خواهی ز من با کلاه
ره سیستان گیر و برکش سپاه
چو آنجا رسی، دست رستم ببند
بیارش به بازو فگنده کمند
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۴).

در این جا اسفندیار سخنی بر زبان می‌راند که نشان می‌دهد او از هدف اصلی گشتاسب آگاه است:

سپهبد بروها پر از تاب کرد
به شاه جهان گفت زین دین مگرد
ترا نیست دستان و رستم به کار
همی راه جویی به اسفندیار

که: او تاج نو دارد و ما کهن
به گیتی مرا نیست کس هم‌نبرد
ز رومی و توری و آزاد مرد
سوی سیستان رفت باید کنون
به کار آوری زور و بند و فسون
برهنه کنی تیغ و گویال را به بند آوری رستم زال را
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۳-۳۰۲).

شاه از بی‌اعتنایی رستم نسبت به مقام پادشاه می‌گوید و یادآور می‌شود که به هنگام حمله ارجاسب به بلخ، رستم به یاری سپاه ایران نکوشید و این خود نشان از سرپیچی رستم از شاه دارد. گشتاسب از اسفندیار می‌خواهد که به زابلستان رفته، رستم و زواره و فرامرز را کت بسته به دربار شاه آورد. و تنها در این صورت است که تاج شاهی نصیب اسفندیار خواهد شد. اسفندیار در آغاز و با شنیدن پیشنهاد پدر، منزلت و خدمات رستم را یادآور می‌شود و می‌گوید:

همی دور مانی ز رسم کهن
براندازه باید که رانی سخن
تو با شاه چین جنگ جوی و نبرد
ز دشت سواران برانگیز گرد،
چه جویی نبرد یکی مرد پیر
که کاوس خواندی ورا: شیرگیر
ز گاه منوچهر تا کیقباد
دل شهر ایران بدو بود شاد
همی خواندندش: خداوند رخس
جهانگیر و شیراوژن و تاج بخش
نه او در جهان نامداری نوشت
بزرگست و با عهد کیخسروست
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۳).

دریغ آیدت جای شاهی همی
 ز گیتی مرا دور خواهی همی
 ترا باد این تخت و تاج مهان
 مرا گوشه یی بس بود زین جهان
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۰۵).
 با این حال و به رغم آگاهی اسفندیار از قصد غایی پدر، تبعیت بی
 قید و شرط از فرمان شاه، سبب می‌شود که دستور شاه را بپذیرد و
 به نبرد با رستم تن در دهد:
 ولیکن ترا من یکی بنده‌ام
 به فرمان و رایت سرافگنده‌ام
 ز بهمن شنیدم که از گلستان
 همی رفت خواهی به زابلستان
 ببندی همی رستم زال را
 خداوند شمشیر و گویال را
 ز گیتی همی پند مادر نیوش
 به بد تیز مشتاب و بر بد مکوش
 سواری که باشد به نیروی پیل
 به گفتار خوار آیدش رود نیل
 بدرد جگرگاه دیو سپید
 ز شمشیر او گم کند راه شید
 همان ماه هاماوران را بکشت:
 گفتن کس او را درشت
 به کین سیاوش از افراسیاب
 ز خون کرد گیتی چو دریای آب
 که نفرین برین تخت و این تاج باد
 برین کشتن و شور و تاراج باد
 مده از پی تاج سر را به باد
 که با تاج شاهی ز مادر نژاد
 پدر پیر سر گشت و برنا توی

به زور و به مردی توانا توی
 سپه یکسره بر تو دارند چشم
 میفگن تن اندر بلایی به خشم
 جز از سیستان در جهان جای هست جوانی مکن، تیز منمای دست
 مرا خاکسار دو گیتی مکن ازین مهربان مام بشنو سخن
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۰۵-۳۰۵).
 مادر با آگاهی از قدرت رستم، مرگ اسفندیار را به روشنی می‌بیند،
 اما اصرار و خواهش او بی فایده است. پاسخ اسفندیار به مادر
 نشان می‌دهد که او نیز، هم از شکست ناپذیری رستم آگاه است و
 هم از محق بودن او، با این حال جسارت سرپیچی از فرمان شاه را
 ندارد. ضمن این که علاقه وافر او به شاهی نیز در این تصمیم
 دشوار دخیل است. اسفندیار در پاسخ مادر می‌گوید:
 همین ست رستم که دانی همی
 هنرهاش چون زند خوانی همی
 نکوکارتر زو به ایران کسی
 نیایی و گر چند پویی بسی
 چن او را به بستن نباشد روا
 چنین بد نه خوب آید از پادشا
 ولیکن نباید شکستن دلم
 که چون بشکنی، دل ز جان بگسلم
 چگونه کشم سر ز فرمان شاه؟!
 چگونه گذارم چنین دستگاه؟!
 مرا گر به زاول سرآید زمان
 بدان سو کشد اخترم بی گمان
 چو رستم نتابد ز فرمان زبن
 ز من نشنود سرد هرگز سخن
 (فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۰۷).

پاسخ اسفندیار، اندوه مادر را افزون می‌کند. کتایون جمله‌ای بر زبان می‌راند که یکی از ویژگی‌های شاخص اسفندیار را بازتاب می‌دهد؛ یعنی خوار گرفتن روان و تکیه بر نیرو و زور:

ببارید خون از مژه مادرش

همه پاک بر کند موی از سرش

بدو گفت کای زنده پیل جوان

همی خوار گیری ز نیرو روان
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۵۰۸).

۱-۲- تحلیل محتوای یافته‌ها

نتایج تحلیل محتوای کمی مؤلفه‌های فرهنگی در بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی که مشتمل بر ۲۰۰۰۰ بیت شعر بوده، به عنوان مؤلفه‌های فرهنگی در جدول زیر آورده شده است.

جدول ۱. مؤلفه‌های فرهنگی بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی

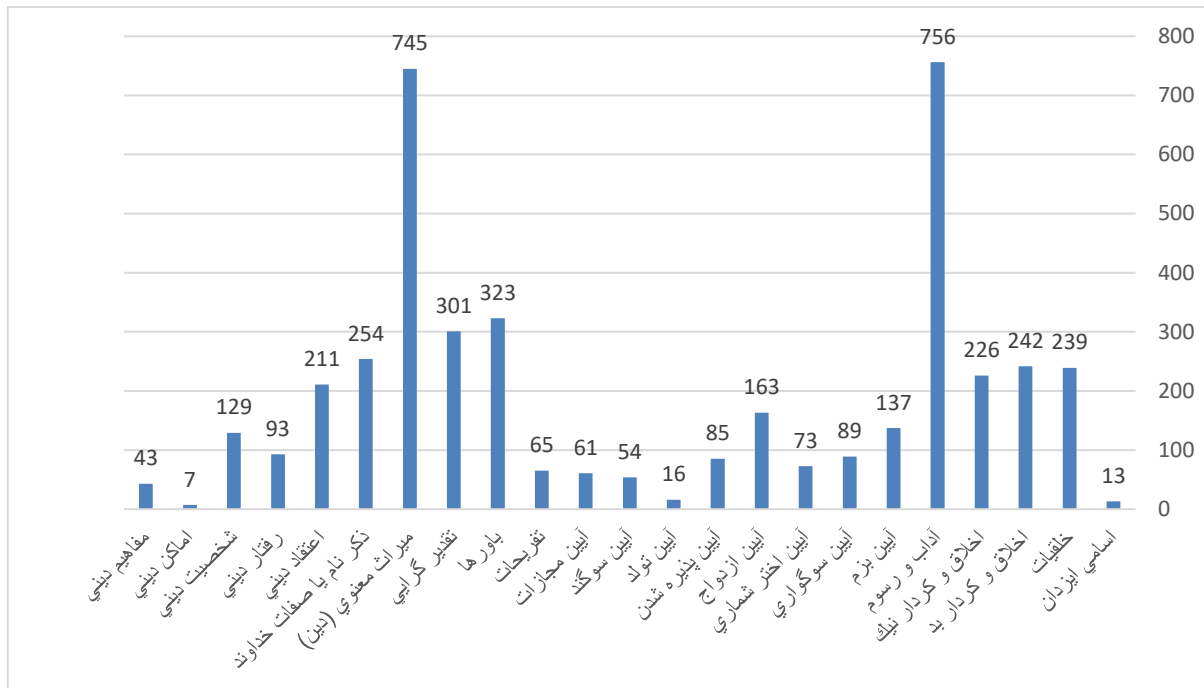
ردیف	مؤلفه‌ها	فراوانی
۱	اسامی ایزدان	۱۳
۲	خلقیات	۲۳۹
۳	اخلاق و کردار بد	۲۴۲
۴	اخلاق و کردار نیک	۲۲۶
۵	آداب و رسوم	۷۵۶
۶	آیین بزم	۱۳۷
۷	آیین سوگواری	۸۹
۸	آیین اختر شماری	۷۳
۹	آیین ازدواج	۱۶۳
۱۰	آیین پذیره شدن	۸۵
۱۱	آیین تولد	۱۶
۱۲	آیین سوگند	۵۴
۱۳	آیین مجازات	۶۱
۱۴	تفریحات	۶۵
۱۵	باورها	۲۴۵
۱۶	تقدیر گرایی	۳۰۱
۱۷	میراث معنوی (دین)	۷۴۵
۱۸	ذکر نام یا صفات خداوند	۲۵۴
۱۹	اعتقاد دینی	۲۱۱
۲۰	رفتار دینی	۹۳
۲۱	شخصیت دینی	۱۲۹
۲۲	اماکن دینی	۷
۲۳	مفاهیم دینی	۴۳

مؤلفه میراث فرهنگی بیش از سایر مؤلفه‌ها، مورد تأکید قرار گرفته است. به طور کلی میزان حضور مؤلفه‌های فرهنگی ایرانی در بخش پهلوانی شاهنامه ۴۳۲۵ بار بوده است. به لحاظ کمی بین مؤلفه‌های فرهنگی تفاوت‌هایی وجود دارد؛ به گونه‌ای که از بین

مؤلفه‌های میراث معنوی با دین بیش از سایر موارد بوده (۷۴۵ بار)، که ذکر نام یا صفات خداوند بیشترین تکرار را در بین مؤلفه‌های دینی داشته است (۲۵۴ بار). پس از آن بیان اعتقاد دینی (۲۱۱ بار)، اشاره به شخصیت‌های دینی (۱۲۹ بار)، رفتار دینی (۹۳ بار)

در این میان باورهای تقدیرگرایانه بسیار پررنگ بوده است (۳۰۱ بار). در رابطه با اخلاق و کردار (۲۲۶)، مورد یک اخلاق یا کردار نیک توصیه، مدح یا ذکر شده و در (۲۴۲)، مورد نیز به یک اخلاق یا کردار بد اشاره شده یا مورد نکوهش واقع شده است.

به ترتیب بیش از دیگر مؤلفه‌های دینی در بخش پهلوانی حضور داشته‌اند. کمترین تکرار در مؤلفه‌های دینی مربوط به اماکن دینی (۷ بار) می‌باشد. مؤلفه آداب و رسوم (۷۵۶ بار) تکرار شده است، در این میان آداب و رسومی چون آیین ازدواج (۱۵۶ بار)، مجازات (۶۱ بار)، سوگند (۵۴ بار) و آیین پذیره شدن (۸۵ بار) تکرار شده‌اند. در مرتبه بعد اشاره به باورهای ایرانیان قرار دارد که



شکل ۱. نمودار مؤلفه‌های فرهنگی بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی

محقق می‌شود. فردوسی با تأکید بر ویژگی‌های خاصی که برای شاه، به‌عنوان مرکز نهاد تصمیم‌گیری، قائل می‌شود، یکی از استوارترین راه‌ها و پایدارترین روش‌ها را برای حفظ هویت ایرانی «شاه آرمانی» می‌داند؛ شاهی که در مرکز نیروهای حمایت‌کننده از ایران و ایرانی قرار می‌گیرد. چنین شاهی باید از خصیصه‌هایی چون فره ایزدی، خرد، داد و دینداری بهره‌مند باشد و با نافرمانی از خداوند فره ایزدی از او گسسته شده و امور نابسامان می‌شود. بیخردی و بیداد شاه نه تنها پایه‌های قدرت را متزلزل می‌سازد، بلکه بازتاب منفی آن بر طبیعت و جامعه نشان داده می‌شود. فردوسی در ابیاتی از، این پیوستگی بین بیداد شاه و آشفته‌گی در طبیعت را به زیبایی ترسیم می‌کند:

با توجه به نمودار فوق می‌توان گفت، بیشترین تکرار مؤلفه آداب و رسوم با (۷۵۶) مورد و کمترین تکرار مربوط به اماکن دینی با (۷) مورد بوده است.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در بررسی مؤلفه‌های فرهنگی در بخش پهلوانی شاهنامه به دست آمد، چنین می‌توان گفت، که فردوسی برای هویت ایرانی، آنرا در تقابل با ایرانیان قرار داده است. او با تأکید بر بعد مؤلفه‌های فرهنگی، بنیان هویت ایرانی را در قالب اندیشه خود مطرح می‌کند. در ایده فرهنگی فردوسی وظیفه پاسداری از سرزمین ایران در برابر هجوم بیگانگان و نگهداری از آزادی و استقلال سرزمین و مردم ایران، با وجود نهاد فرهنگی جامعه

ز بیدادی شهریار جهان

همه نیکوی‌ها شود در نهان

نزاید بهنگام بر دشت گور

شود بچه ی باز را چشم کور

ببرد ز پستان نخچیر شیر

شود آب در چشمه خویش قیر

شود در جهان چشمه آب خشک

ندارد به نافه ندرن بوی، مشک

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۵۳).

از تحلیل مؤلفه‌های فرهنگی در بخش پهلوانی شاهنامه چنین

برمی‌آید، که هدف فردوسی از پرداختن به پهلوانان که همواره

بر راه خرد و داد عمل می‌کند. در مقابل شاهان کژکرداری چون

کاووس و افراسیاب (شاه توران)، چیزی جز ارائه نوع عالی یا

نمونه آرمانی شهریار نبوده است. در بخش پهلوانی مظهر شاه

cultural memory might have been lost (1). In

the fourth century AH, a cultural revival

movement among Iranians sought to

reconstruct historical and mythological

identity, with Ferdowsi's work standing as the

most significant product of this movement, due

both to his noble Iranian lineage and deep

familiarity with pre-Islamic heritage (2). The

Shahnameh serves not only as an epic

narrative of valor but also as a structured

repository of shared social traditions, moral

ideals, and political philosophy, thus

functioning as a sociocultural defense against

cultural erosion. From a sociological

perspective, understanding these elements is

critical, particularly for younger generations, to

develop a correct awareness of their cultural

and historical identity.

آرمانی است که هر چند به پادشاهی نمی‌رسد اما برخوردار از

فره، خرد و دادگری است و نه تنها با ایرانی به عدالت رفتار

می‌کند، بلکه دشمن نیز در صحنه نبرد از عدالت او بهره‌مند می-

شود. مطالعاتی از این دست، نشانه نقش پهلوانان در تحکیم و

تقویت مؤلفه‌های فرهنگی است. بنابراین شاید بتوان گفت شاهنامه

هم‌چنان کارکردهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود را حفظ

کرده است. علاوه بر آن، نقش کلیدی شاهنامه در تکوین هویت

ملی در دنیای مدرن امروز سبب شده تا بر اهمیت شاهنامه و مطالعه

درخصوص آن به‌منظور تقویت مؤلفه‌های فرهنگی امروز ایران

تأکید شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study investigates the cultural components embedded in the heroic section of Ferdowsi's *Shahnameh*, emphasizing their socio-historical significance and their role in shaping Iranian national identity. Cultural and social issues, long recognized as core themes in sociology, are fundamental to the vitality and continuity of any society. In the Iranian historical context, foreign invasions—particularly by Arabs and Central Asian Turks—created profound cultural crises and threatened indigenous traditions, leading to a weakening of social cohesion and national unity. The *Shahnameh*, composed in this era of turbulence, emerges as a monumental effort by Ferdowsi to preserve the cultural heritage and identity of Iranians. As observed, without Ferdowsi's literary preservation, much of Iran's

A comprehensive literature review reveals that while numerous studies have examined aspects of the *Shahnameh*, most have focused narrowly on isolated cultural, social, or historical motifs, often drawing on selected verses to support predetermined arguments rather than systematically analyzing the work as a whole. For instance, Sadeghi et al. analyzed sociological discourse in the *Bahrām Gūr* and *Shangal* story using Van Leeuwen's model, revealing high frequencies of sociocultural semantics reflecting power structures and ideology (3). Shiroudi and Jahanbakhsh applied Norman Fairclough's hermeneutic model to explore religion-state dynamics, finding that while governance remains structurally constant, religion evolves from simplicity to complexity over the course of the epic (4). Norouzpour Shirazi examined translation strategies for cultural elements, identifying literal translation as most frequent, particularly for challenging social and religious concepts (5). Other works, such as Gilani's study of Ghūrīd culture, illustrate how *Shahnameh*-derived customs persisted in later dynasties (6), while Fallah et al. demonstrated Ferdowsi's use of critical discourse strategies to encode Iranian superiority (7). Aghakhani Bijeni and Mohammadi Fesharki investigated the social functions of festivals in the *Shahnameh*, highlighting their role in reinforcing unity and identity (8). Yet, despite these contributions, no prior research has comprehensively addressed the full spectrum of cultural components in the heroic section,

which this study undertakes through an integrated, systematic approach.

Methodologically, this research employs a documentary analysis combined with conceptual content analysis to systematically extract and quantify cultural components from 20,000 verses in the heroic section of the *Shahnameh*. Content analysis, defined as the objective and systematic quantification of message characteristics (9), focuses here on the frequency and contextual presence of selected cultural concepts, whether explicit or implicit (10). The process involved identifying verses containing cultural and social motifs, then coding and analyzing them using Excel and SPSS. The theoretical framing draws on established definitions of culture, from Tylor's classic anthropological description as "that complex whole" of knowledge, belief, art, morals, law, and custom (1, 6), to Sapir's conceptualization of culture as unconscious behavioral systems (11), and Hall's definition emphasizing lived ideologies (4). The work also situates itself in the tradition of British cultural studies, tracing its evolution from mid-20th-century analyses of popular culture and media hegemony to later ethnographic studies of subcultures and identity politics (4, 10). This theoretical foundation allows for interpreting the *Shahnameh* not only as a literary artifact but also as a sociocultural system embedded in historical processes.

The findings indicate that cultural heritage—particularly intangible heritage related to religion—emerges as the most emphasized

category, appearing 745 times, with frequent references to divine attributes (254), religious belief (211), religious figures (129), and religious behavior (93). Among customs and traditions (756 occurrences), marriage rites (163), reception rituals (85), punishment customs (61), and oath-taking (54) are most prominent. Belief systems, especially fatalism (301), are also strongly represented. Ethical conduct is addressed through both positive traits (226) and condemnation of negative behaviors (242). Other components include character virtues and vices, leisure activities, and mythological deities. The quantitative data reveal a broad, integrated cultural schema in the heroic section, where religious, ethical, and customary elements interlace to create a coherent vision of Iranian identity. This vision underscores the *Shahnameh*'s dual function: preserving historical memory and providing normative models for behavior, governance, and community life.

The narrative analysis further illustrates how these components manifest within the epic's central episodes, notably the *Rostam and Esfandiyār* cycle. Esfandiyār, unique among princes for uniting kingship and heroism, embodies a complex intersection of mythical, epic, and religious traits (12). His conflict with Rostam encapsulates dualities such as freedom versus duty, old versus new, and fate versus human will (9, 11). Importantly, neither side can be easily labeled right or wrong, reflecting a sophisticated moral landscape. This epic confrontation is foreshadowed

through atmospheric cues, as Ferdowsi's prologue intertwines the joy of spring with ominous storm imagery (13), signaling the impending tragedy. The interplay of personal ambition, royal authority, religious obligation, and familial loyalty creates a rich tableau where cultural values—such as obedience to the king, the sanctity of oaths, and the prioritization of national defense—are tested under extreme conditions. Through such stories, the *Shahnameh* not only entertains but also reinforces the moral and cultural codes it seeks to preserve.

In broader terms, the *Shahnameh*'s portrayal of rulers and heroes reflects Ferdowsi's ideal of the "just king," a sovereign endowed with divine glory (*farr-e izadi*), wisdom, justice, and piety. Deviation from divine order results in loss of legitimacy and cosmic disorder, as vividly depicted in verses linking a ruler's injustice to natural calamities. Conversely, the heroes—though often outside formal kingship—embody the virtues of fairness, courage, and loyalty, extending justice even to their enemies. This idealized model of leadership serves both as a critique of historical rulers who failed these standards and as an aspirational template for governance. The cultural components identified in this study thus operate at multiple levels: as narrative devices, moral exemplars, and sociopolitical commentary. By systematically cataloging and analyzing these elements, the research underscores the *Shahnameh*'s enduring relevance as a source

of cultural continuity and identity formation, offering insights applicable to contemporary discussions on cultural preservation and national cohesion.

In conclusion, the heroic section of the *Shahnameh* functions as a dense cultural text, integrating religious belief, ethical conduct, social customs, and collective memory into a unified vision of Iranian identity. Ferdowsi's deliberate preservation and poetic rearticulation of these elements have allowed the *Shahnameh* to transcend its medieval origins and remain a living influence on Iranian cultural consciousness. The systematic documentation of these cultural components not only enriches scholarly understanding of the *Shahnameh* but also provides a valuable framework for cultural revival initiatives in the modern era.

References

1. Gholami M. *Shahnameh and Iran: A Comparative Study Between Shahnameh and the Lost History of Ancient Iran*. Tehran: Nazari; 2018.
2. Daneshpazhoohan M. *Determining and Measuring the Components of National Identity in Ferdowsi's Shahnameh*. Master's Thesis, Ministry of Science, Research and Technology, Faculty of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabai University 2013.
3. Sadeghi H, Vasiq Abasi A, Mashhadi H, Ahangar AA. Sociological Elements of the Story of Bahram Gur and Shangal in Ferdowsi's *Shahnameh* (Based on Critical Discourse Analysis Model of Van Leeuwen). *Journal of South Asian Studies*. 2018;10(34):167-90.
4. Shiroudi M, Jahanghash M. Discourse Analysis of Religion and State in the Three Sections of Ferdowsi's *Shahnameh*. *Iranian Political Sociology Monthly*. 2018;1(4):177-208.
5. Norouzpour Shirazi Z. *Investigating the Translation of Cultural Elements in Shahnameh: A Case Study of Ferdowsi's Shahnameh by Warner and Warner*. Master's Thesis 2018.
6. Gilani Na-D. Reflection of Ancient Iranian Culture in the Ghurid Period Based on Ferdowsi's *Shahnameh*. *New Literary Essays*. 2019;52(3):127-48.
7. Fallah GA, Aghagholzadeh F, Abdollahian H, Zarehani Z. Investigating the Ideological Strategies of *Shahnameh* in Producing the Discourse of Iranian Superiority: A Study of the Story of Rostam and his Bow. *Persian Language and Literature (Kharazmi University)*. 2019;27(31):127-50.
8. Aghakhani Bijeni M, Mohammadi Fasharaki M. Analysis of the Social Functions of Rituals and Celebrations in *Shahnameh* Based on Émile Durkheim's Theory. *New Literary Essays*. 2020;53(3):25-46.
9. Neondorf KA. *The Content Analysis Analysis Guidebook*: Sage Publications; 2002.
10. Mirzaei K. *Research, Researcher, and Writing Research Papers*. Tehran: Sociologists; 2009.
11. Saber F. Semantic and Structural Approaches to the *Shahnameh*. *Literary-Artistic War Text*. 2010;2(2):41-63.
12. Sarraimi GA. *From the Color of Flower to the Pain of Thorn (The Morphology of the Stories in Shahnameh)*. Tehran: Scientific and Cultural; 2004.
13. Eslami Nadooshan MA. *Story of Stories*. Tehran: Asar; 2001.